

فارسل ، فجمعهم - یا به مضمون مستفاد از این افعال می باشد . بنابراین فاعل ایلاف همان فاعل این افعال «ربك»، و قریش مضاف الیه و مفعول ایلاف است. و لام لایلاف غایت و نتیجه‌ای را می‌رساند که بر این افعال مترتب شده (با آنکه منظور اصلی فقط همین نتیجه بوده - مانند: فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً و حزناً): پروردگارتو با اصحاب فیل چنان کرد و نیرنگ آنها را برهم زد و بوسیله سجیل نابودشان کرد، تا در بین قبیله قریش و همچنین قریش و دیگران همخوئی و الفت پدید آورد.

درواقع همین الفت قریش در میان آن شرائط و اوصاف زندگی قبیله‌گی، خود برخلاف عادت و چون معجزه بوده ، زیرا در شرائط و اوضاعیکه عرب حجاز بسر می‌برد ، اساس زندگی و بقايش متکی به قبیله و تیره و تعصب نسبت به آن بود . افراد هر تیره و سپس هر قبیله‌ای باید باهم مؤتلف و نسبت به قبیله متعصب باشند و باقبائل دیگر خود را نامأنوس و بیگانه بدانند تا بتوانند خود و قبیله خود را نگهدارند.

این روش کلی و عمومی زندگی بدوی و قبیله‌گی است چنانکه اگر گاهی يك قبیله و یا يك طائفه با قبیله و طائفه دیگر پیمانی می‌بست و یا روی الفتی نشان می‌داد بر اثر وحشت و جنگ با قبیله سوم و دشمن مشترك بوده ، و همینکه دشمن مشترك از میان میرفت آن دو قبیله بدشمنی و وحشت در میان خود برمبگشتند. منشأ اصلی این خوی توحش و دشمنی در میان قبائل بدوی ، وضع معیشت آنها می‌باشد، زیرا سرچشمه زندگی اینگونه قبائل چراگاههای محدود و در نقاط مختلفی بوده که بوسیله بارانهای موسمی و پراکنده در آنها گیاه می‌روئیده، وجه بسا بر اثر خشکسالی همان چراگاههای محدود هم روزی احشامشان را کفایت نمی‌کرده از این جهت برای زندگی خود و احشامشان می‌باید پیوسته از جایی به جایی کوچ کنند و برای جای گرفتن در سرزمینهای مساعد در حال جنگ و غارت بسر برند و همیشه برای دفاع یا غارت بردن به سرزمینهای مختلف خود را آماده سازند . بنابراین، خوی غارت و توحش از لوازم زندگی بدوی است و برای اعمال این خوی و ادامه زندگی باید به نیروی بدنی و غیرت و تعصب نسبت به قبیله خود اتکاء نماید، و همیشه هشیار اطراف خود و آماده برای غارت یا دفاع باشد. و چون از لوازم و آثار چنین زندگی، آزادی و شجاعت و صراحت و مردانگی

است ، در زمینه خلقی و اقتصادی آن ، دولت بمفهوم عمومی آن نمی‌روید ، زیرا خوی آزادگی و سرکشی اینگونه مردم تحمل حکومت و پذیرش قانون را ندارد و نیز سرچشمه درآمدی برای پرداخت مالیات و اداره مالی ندارند.

و چون طبیعت سرکش و تعصب قبیله‌گی در قبائل عرب که در زمین‌های خشک و بی‌آب و علف بصرمی بردند بسی سخت‌تر و راسختر بود، هیچ‌گونه زمینه و راهی برای ایلاف و ائتلاف آنها در میان نبود. این نظر خاص و اراده حکیمانه پروردگار بود که باید بدست ابراهیم خلیل و فرزندش خانه و معبدی در میان قبائل پراکنده و متوحش عرب بسازد ، آنگاه فرزندان آنها منشأ قبیله‌ای بزرگ و بزرگوار شوند تا دیگر قبائل عرب با همان فطرت پاک بیابانی و خوی بردباری و مردانگی و آزادی از بندهای حکومت بشری ، در اطراف این خانه و امنیت ناشی از آن با قریش و باهم، خوی گیرند و پس از داستان اصحاب قیل بیشتر با هم مؤتلف شوند و آماده ابلاغ چنان رسالت آسمانی و هدایت خلق گردند .

ایلافهم رحلة الشتاء والصيف: ایلافهم بدل ایلاف قریش و تکرار آن برای تخصیص است . مقصود از دورحله - چنانکه بعضی گفته‌اند - دو کوچی است که قریشیان در فصل زمستان به یمن و در فصل تابستان به شام داشتند و محمولات تجارتی خود را با شتر به این دو کشور می‌رساندند. گویا از این جهت این دو کوچ یادآوری شده که در دو سمت طولانی و متقابل حجاز بود و از میان قبائل و طوایف مختلف عرب می‌گذشت و بانه بودن ایلاف و امنیت گذشتن از میان آنها ممکن نبود.

با آنکه قطعه خشک جزیره العرب ، پیوسته به سه قاره اروپا و آسیا و آفریقا ، و مجاور مراکز بزرگ تمدنهای قدیم و راههای خشکی و آبی به آن سرزمینها بود، چون قبائل آن با هم الفت نداشتند و در حال جنگ و گریز به سر می‌بردند نمی‌توانستند از این مجاورت ها و راهها استفاده کنند و همیشه دچار سختی زندگی بودند و چون کمبود مواد غذایی و افزایش نسل آنها در اثر مصونیت طبیعی از بیماریها، سختی معیشت و گرسنگی آنها را بیشتر و محیط زندگی را بر آنها تنگتر می‌کرد به کشورها و سرزمینهای دیگر سرازیر می‌شدند و امنیت و آسایش را از مردم آنها سلب می‌نمودند.

بناء کعبه و امنیت حریم آن و خوی گرفتن و احترام قبائل دور و نزدیک به بیت- الحرام و پاسداران بزرگمنش آن و رفت و آمدشان برای انجام مناسک ؛ از وحشت و نفرت آنها نسبت به یکدیگر کاست تا آنجا که بدون بیم و هراس، فراورده‌ها و کالاهای خود را به بازارهای موسمی اطراف مکه حمل می‌کردند و بعد از انجام حج به خرید و فروش آنها می‌پرداختند، پس از آنکه این طریق زندگی را یافتند و طعم آنرا چشیدند در این اندیشه برآمدند تا میدان معاملات را وسیعتر گردانند و خود را هر چه بیشتر از آن سختی برهانند. در زمانیکه هاشم بن عبد مناف پس از آن گذشتها و بزرگواریها و نجات مردم مکه از گرسنگی و مرگ، نامش بلند آواز و یگانه سرور قریش و عرب شد و پیمانهای امنیتی با قبائل اطراف بست و قرارهای تجارتنی با حکام همجوار چون حبشه و یمن گذراند، راههای حمل کالاها بروی قریش و عرب بازگردید و کاروانهای قریش و شرکای آنها در فصل زمستان به سوی سرزمینهای گرم جنوب و اطراف یمن و کرانه‌های دریای عمان کوچ می‌نمودند و کالاهای وارد از مناطق هند و محصولات یمن را به مکه حمل می‌کردند و پس از فروش قسمتی از آنها در بازارهای موسمی حج و رفع نیازمندیهای خود، قسمتهای دیگر را در فصل تابستان به شامات می‌بردند و کالاهائی که در بازارهای جنوب مشتری داشت یا خود احتیاج داشتند می‌خریدند و به مکه برمی‌گشتند. با این تجارتها و کوچها سرچشمه سودآوری برای قریش و عرب باز شد که عموم عرب بهره‌مند می‌شدند و سود آنها هر سال در میان سهامداران چنان عادلانه تقسیم می‌شد که حتی از فقیر و ضعیف از میان نمی‌رفت و این روش تا ظهور اسلام برقرار بود پس از شکست ناگهانی و متلاشی شدن اصحاب قبل و پیچیدن صدای این حادثه در اطراف که موقعیت و احترام کعبه و قریش و دیگر عرب بسیار بالا رفت و در دل‌های مردم نزدیک و دور تعظیم آمیخته با ترس از آنها پدید آورد، این رفت و آمدها و کوچها رونق بیشتری گرفت و ایلاف و ائتلاف قریش در میان خود و با دیگران محکمتر

۱- در این باره شاعر عرب چنین گفته :

حتى يكون فقيرهم كالكافي ،

و الخالطين فقيرهم بنينهم

فقير و غنی آنها آنچنان بهم آمیخته و بی‌تفاوتند که فقیرشان چون بهره‌مند است .

شد: «لایلاف قریش، ایلافهم رحلة الشتاء والصيف».

این اوضاع و حوادث خود قرائنی است که این سوره مرتبط و نتیجه سوره فیل، و، لایلاف، متعلق به یکی از افعال آن سوره یا مضمون عمومی آن است و چنانکه بیشتر مفسرین گفته‌اند، این دو سوره - مانند: والضحی، و، الم نشرح - حکم یک سوره را دارد و در قرائت نماز باید باهم خوانده شود.

فلیعبدوا رب هذا البیت: امر و استتاجی از دو آیه سابق است. اضافه رب به هذا البیت، اشعار به ربوبیت خاصی دارد که در این خانه تربیت پرتو افکنده و شعاع آن بهر سو و هرجانب نفوس و اجتماع گسترده شده، چنانکه عرب را مؤتلف نمود و آسایش و آرامش داد و راه خروج از تنگنای وحشت و سختی معاش را به رویشان باز کرد و برای روی آوردن به عبادت چنین پروردگاری، آماده‌شان ساخت و سپس دیگر اقوام و ملل را به توحید و عبادت خداوند متوجه گرداند و این خانه برای جهانیان قبله یکتا پرستی و توحید گردید.

و شاید که فلیعبدوا، مورد تعلق لایلاف و فاء مشعر به شرط مقدر باشد: اگر خداوند را برای هیچ نعمت و حقی نمی‌پرستند، باید برای نعمت ایلاف و آثار آن پرستند. بنابه این تعلق و ترکیب، این سوره جدای از سوره قبل است - چنانکه بعضی گفته‌اند - و فاصله بسم الله و اختلاف لحن و وزن آیات این دو سوره مؤید همین است. و تناسب و رابطه معنوی این دو سوره دلیل کافی برای یک سوره بودن نیست، زیرا بیشتر آیات و سوره‌های قرآن در اهداف و مطالب کلی با هم ارتباط معنوی دارند.

الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف: توضیح و بیان نعمت بزرگ و چشمگیری است که همان رب البیت به آنها ارزانی داشت. اطعام، چشانیدن و دریافت طعم سیری را پس از آن گرسنگی می‌رساند. من جوع و من خوف (بجای من الجوع و من الخوف) که با حرف من، و نکره آمده، اشعار به گرسنگی سخت و جانفرسا و هراس عمومی و پایداری دارد که پیوسته ملازم آنها بوده.

پروردگاری که در حریم این خانه آن ائتلاف را فراهم آورد و در پی آن از

گرسنگیشان رها کنید و از ترسشان به امنیت رسانید، برای همین بود که همان خدای یکتا را پرستند و سپس برای هدایت گمراهان دیگر قیام نمایند و آنها را از بندهای عبودیت خلق برهانند و بعبادت او بخوانند.

از مفهوم این آیه چنین برمی آید که پس از نجات از گرسنگی و تأمین امنیت، می توان مردم را به توحید و پرستش خداوند دعوت نمود. مگر مردمی با گرسنگی و نبودن آزادی و آسایش، می توانند بخود آیند تا از بندگی خدایان زمین برهند و به خدای زمین و آسمان روی آرند!

این سوره پس از سوره فیل و هماهنگ با آن و با اوزان خفیف که نمایاننده حکایت و بیان نعمت است، آمده و از آیه کوتاهی شروع شده و بطول نسبی که شرح نعمت است پایان یافته.

لغات و اوزان اسمی خاص این سوره: ایلاف، قریش، ایلافهم، رحله، الشتاء، الصیف، است.



سوره ماعون : مکی : و به قولی سه آیه اول مکی و باقی مدنی ،
بدون بسم الله ، هفت آیه است



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آیا دیده‌ای آنرا که به دین پیرایه و دروغ
می‌بندد ؟

اَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْذِّينِ ۝

پس آن همانست که یتیم را سخت می‌داند .

فَذٰلِكَ الَّذِي يَدْعُ اٰیْتِنَا ۝

و بر خورداندن بینوا نمی‌انگیزد .

وَلَا يَحْضُ عَلٰی طَعَامِ الْمَسْكِيْنِ ۝

پس وای بر نمازگزاران .

قَوْلِيْ لِمُصَلِّيْنَ ۝

همانان که از نماز نا آگاه و غافلند .

الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ ۝

همانها که خود نمائی می‌نمایند .

الَّذِيْنَ هُمْ يُرَآءُوْنَ ۝

وماعون (خیر و بخشش) را بازمی‌دارند .

۞ وَ يَسْتَعُوْنَ النَّاعُوْنَ ۝

شرح لغات :

يدع : مضارع از دع (بتشديد) بسختی و خواری کسی را داندن .

يحض : مضارع از حض (بتشديد) : بکاری واداشتن ، برانگیختن ، ترغیب نمودن .

سَاهُونَ : از سهی : از چیزی غافل شدن، آنرا نادیده گرفتن و دیده بدیگری بستن.
 مَاعُونَ : وسائل و آلات عمومی، مواد اولی چون آب، آتش، نمک، آب جاری، باران
 پی در پی، مباله (چون فاروق) از معن (بفتح میم و سکون باضم عین) و معون (بضم
 میم و عین) : آبی که به آسانی جاری شود، باران، ماء معین : آب خودجوش، امان :
 کوشش برای یافتن سرچشمه، امان الماء : آب افزایش یافت.

ارایت الذی ینکذب بالذین : فعل استفهامی ارأیت، برای اعجاب و برانگیختن
 مخاطب است تا شخص مورد نظر (الذی...) و چهره باطنی و نامحسوس او را محسوس
 ببیند. شاید منظور از الذین مطلق شریعت یا خصوص شریعت اسلام، یا جزاء و عالم
 قیامت باشد که از ارکان اعتقادی دین است، چون بقرینه فویل للمصلین... که پیوسته
 و متفرع به آیات قبل است و استفهام ارأیت، مقصود از تکذیب در این آیه، باور
 نداشتن و تکذیب واقعی و اقرار بظاهر است نه انکار به زبان، پس نباید این آیات
 راجع به کافران یا افرادی از کفار قریش (چون ابی سفیان یا ابی جهل یا ولید بن مغیره -
 چنانکه گفته اند) باشد.

استفهام ارأیت، که ذهن مخاطب را برای دریافت مشهود و رؤیت مکذبین به
 دین آماده می نماید و اندیشه اش را برمی انگیزد برای همین است که در آیات بعد
 کسانی نشان داده و توصیف شوند که بظاهر آئین خود را می آرایند و احکام آن بخصوص
 نماز را انجام می دهند، ولی در واقع و باطن، دین را تکذیب مینمایند و از آنچه از
 آثار و لوازم روح آن است سر می تابند.

فذلک الذی یدع الیتیم، و لایعص علی طعام المسکین: فذلک، جواب شرط مقدر و
 اشاره به دور است تا پس از آمادگی مخاطب، آن مکذب دور از دین و نزدیک بظاهر
 آن، از نزدیک دیده و شناخته شود: اگر آماده ای و می خواهی دریابی که دین خدا فقط
 برای انجام ظواهر و آداب و احکام نیست، فذلک...

روح و حقیقت دین، ایمان وجدانی است که در اثر آن از ضمیر انسانی باید رحمت
 و خیر بجوشد و چون سرچشمه ای از زبان و اعضاء جاری شود. پس کسیکه یتیم نیازمند
 و بی پناه، و روی آورنده را بسختی و ترش روئی از خود می راند، و یا بخود وامیگذارد
 و سرپرستیش نمی نماید (بنا بقرائت یدع، بمعنی عین) تا حقش ضایع و استعدادش

فاسد می‌شود و کسیکه نه‌خود بینوایی را سیر می‌نماید و نه دیگران را به سیر نمودن بینوایان برمی‌انگیزد؛ چگونه دین را تصدیق کرده و به آن ایمان آورده است؟ این همان مکذب، به دین است‌گرچه بظاهر دین خود را بیاراید، گرچه نمازگزارد:

فویل للمصلین ، الذین هم عن صلاتهم ساهون : فویل ، حشر بجواب شرط مقدر و متفرع بد آیات قبل و اعلام نفرین و دوری از رحمت است. المصلین ، راجع به همان مکذبین توصیف شده است : آنها که یتیم را می‌رانند و افسرده میدارند و به اطعام مسکین رغبت و ترغیب ندارند، پس ویل «زیان و دوری از رحمت» بر آنها باد، اگرچه نمازگزارانند.

تصریح به ضمیر «هم» اشعار به تثبیت و تخصیص، و عن صلاتهم بجای «من صلاتهم» دلالت به روی گردانی و دوری از روح و حقیقت نماز (نه اجزاء و رکعات آن) دارد. این روح و حقیقت در رکعات و سجده‌ها و حمد و تسبیح، کامل و ظاهر می‌شود تا نمازگزار را از جواز پست برهاند و از ذکر به فکر تحقق یابد و اسما و صفات خالق در او تجلی نماید و منشأ خیر و رحمت خلق گردد. پس اگر نمازگزار با آن تکبیرات ابتدائی و نهائی و حرکات رکوع و سجود و ذکر صفات ربوبی و تکرار رحمت رحمان و رحیم و تسبیح و تقدیس مبدء این صفات و تسلیم به مشیت او، به این صفات تحقق و تقرب نیابد و وجودش منشأ رحمت و خیر نگردد، یکسره از نماز دور و غافل است. بعضی از مفسرین بر خلاف ظاهر پیوسته و روش آیات این سوره، فویل... را منقطع از آیات قبل و چون جواب شرط و سؤال مقدری دانسته‌اند: چون اوصاف مکذبین شناخته‌شد، پس نمازگزارانیکه دارای این چنین اوصافی می‌باشند چگونه‌اند؟ فویل للمصلین ...

الذین هم براؤون . و یمنعون الماعون : این دو آیه عطف بیان و چون جواب از سؤال مقدری است : آنهاکه نمازگزارند و از روح نماز دور و غافلند ، چرا نماز می‌خوانند؟ تا خود را به ظاهر الصلاحی بیارایند و تا در صف نمازگزاران وارد شوند ، خود را بنمایانند و از برکات اجتماع آن پاکدلان بهره‌مند گردند . (بگفته یکی از مصلحین غرب دربارهٔ رباکاران کلیسائی: انجیل مقدس میدهند و منابع ثروت و سرمایه‌ها

و طلاها را می برند) اگر اینها نمازگزاران با اخلاصند چرا مانع ماعون می گردند.
 از معانی لغوی و موارد استعمال لغت خاص ماعون، که شرح داده شد، معلوم
 می شود که معنای اصلی آن مطلق منابع فیاض طبیعت است و سپس به آلات و وسائل
 عمومی تولید و زندگی که برای همه فراهم نمی شود و باید در دسترس همه باشد نیز
 اطلاق شده. آنچه مفسرین درباره لغت ماعون احتمال داده اند: «دیک بزرگ، تیشه،
 دلو، اثاث خانه، آب، نمک» بیان مواردی است که در زمانهای گذشته مورد نظر بوده
 و در دسترس عموم نبوده و آنچه در بعضی روایات آمده که مقصود از ماعون زکات یا
 قرض است گویا نظر بحق قانونی و عمومی است بر کسانی که بیشتر از سرمایه های عمومی
 بهره مندند.

اگر نماز این نمازگزاران، دور از ریا و مقرب بخدا باشد باید بکوشند تا
 منابع زندگی و وسائل عمومی آن در دسترس همه واقع شود و باید حقوق مشروع
 خلق را اداء کنند و باید چشمشان بسوی خدا و دستشان برای دستگیری بینوایان و
 ستمزدگان باز باشد. اگر چنین بودند و خود را مسؤول خلق دانستند، نماز را در معنا
 و صورت پیا داشته اند، و گرنه تنها نمازگزار و ریاکارند: «المصلین...» نه پیادارنده
 نماز: «یقیمون - مقیمون - اقام الصلوة» که قرآن در مقام تعریف و تمجید از متقین
 مخلصین، بیان نموده. آنها که نماز می گزارند و اقامه نماز نمی نمایند، چون میدان
 دیدشان از سود و شهوات و آرزوهای محدود خود بیشتر نمی رود، خدا و دین و
 نماز و احکام و وابستگی به اینها را (چون یهودیان) وسیله ای برای در انحصار آوردن
 وسائل و منابع زندگی گرفته اند. پیادارندگان نمازی که پیوستگی با خالق و خلق است
 منشأ برکت و رحمت و خیرند، و اینها سزاوار ویل، همان ویلی که سزای ربایندگان
 اموال مردم از طریق کیل و وزن است: «ویل للمطففین...» و سزای سرکشانیست
 که شخصیت دیگران را در هم می شکنند و اموالشان را می برند «ویل لكل همزة لمزة...»
 - رجوع شود بشرح و تفسیر این آیات - هر يك از اینها بصورتی و از راهی،
 حقوق حیاتی و سرمایه عمومی مردم را می ربایند، مردمی با گردنکشی و زور، مردمی
 بوسیله نرازو و دادوستد، گروهی با چهره نماز و دین. از نظر قرآن کریم همه اینها

سزاوارترین «ویل» و محکومند، یا باید اصلاح شوند و یا اجتماع مسلمانان از آنها پاک گردد.

فعل یمنعون، اشعار به این دارد که ماعون، بوضع و اقتضای طبیعی، برای انتفاع عموم است و آنچه آن را محدود و عموم را از بهره برداری محروم می‌دارد، همین مردمان مانع و متجاوزند. پس برای برگشت به وضع اصلی و طبیعی که تعمیم منابع ثروت است باید این مانع‌ها برکنار شوند و دستشان کوتاه گردد و دیگر قانون و اصلی و مجوزی مورد ندارد.

این سوره که در سوره‌های آخرین قرآن قرار گرفته، با استفهام اعجاب‌انگیز و توصیف‌های منفی و مثبت و تکرار «الذی» - «الذین» هم روی باطنی مکتدبین به دین را که در پرده دینداری و نمازگراری پنهان میدارند - با نشان دادن اعمالشان - می‌نمایاند و هم ضمناً اصول تربیت قرآن و هدفهای آن را می‌شناساند.

تا آیه ۴، با طول یکسان، و هر آیه متناسب مطالب، متضمن دو ایقاع خفیف و شدید است: «ارایت الذی - یکذب بالذین. فذالك الذی - یدع الیتیم» - «ولا یحض علی طعام المسکین» - «فوال آیات تا آیه ۵» - «باء، نون - میم، نون» - پیش می‌رود. نمایش اوصاف مکتدبین، از فاصله ناگهانی و کوتاه آیه ۵، می‌گذرد، و بنهایت طول نسبی و تفصیل آیه ۶ می‌رسد و با تغییر لحن و فواصل به «واو، نون» - شنونده را عبور می‌دهد تا به دو آیه کوتاه و یکسان ۷ و ۸ سوره پایان می‌یابد. لغات و اوزان کلمات خاص این سوره - یدع، یمنعون، الماعون، است.



سورة الكوثر ، مکی (بدون بسم الله) سه آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما بتوبه بخشیدیم سرچشمه افزایشده را .
 پس برای پروردگارت نماز گزار و نحر کن .
 بیگمان دشمن کینه جوی تو دنبال بریده
 است .

إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ
 فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ
 يَخُفُّ عَنْكَ إِنْ شَأْنُكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

شرح لغات :

اعطى : چیز را به او بخشید . در دسترش گذارد ، بیش از درخواست یا انتظار
 بداد .
 الكوثر : صفت مبالغه (از کثرت) : سرچشمه خود جوش ، افزایشده ، سرشار ،
 حیر بسیار .
 انحر : امر از نحر : برگزیده گاه حیوان زد ، ذبحش کرد ، به نماز یا در برابر
 چیزی ایستاد ، کاری را بشایستگی انجام داد ، سینه اش را به جلو آورد .
 شأنی : اسم فاعل از شنأ : یا او دشمنی کرد ، بدرفتاری نمود ، کینه اش را به دل گرفت .
 شأن ، مصدر و دلالت بر رفت و آمد دارد . مانند : خلجان و دوران .
 ابتر : فاذا ، دم بریده ، بی نام و نشان ، ناپایدار ، مقطوع الخیر .

انا اعطیناک الکوثر: حقیقت اسمیه مؤکد و ضمیر جمع متکلم و مکرر، دلالت
 می‌نماید به تخصیص اعطایه به فعل و ضمانت و تعین آن و دخالت علل و اسباب فاعلی،
 و چون اعطاء تمیزات از روی تفضل و امتداد استعداد گیرنده و کرامت دهنده است، این
 اعطاء بی باران می‌شود و پیوسته افزایش می‌یابد. فعل اعطینا، دلالت به اعطاء سابق
 دارد. الکوثر، چون به معنای منبع و ماده جوشان و افزایشنده است و قریندای برای
 تجدید آن در ظاهر آیه نیست، هر چیزی را شامل می‌شود که از روح مخاطب گرامی
 سرچشمه گرفته. و شاید بقریه عهد و خطاب، همان سرچشمه و یاض وحی و نبوت باشد
 که دیگر خیرات از موارد و آثار آنست. و آنچه مفسرین ذکر کرده‌اند - از قرآن،
 حکمت و علم، کثرت ذریه، علماء امت، کثرت پیروان، شفاعت - همین بیان آثار و
 موارد وحی و نبوت است که پیش از اینها به آنحضرت داده شده و فعل ماضی اعطینا،
 نیز دلالت بر همین دارد. قرآن از آثار همین کوثر وحی و استعداد آن است و خود
 کوثری است که از آیات آن علم و معرفت می‌جوشد و هر طالبی را به اندازه ظرفیتش
 سیراب می‌گرداند، و تلاوت آیاتش از هان و نفوس را از اوهام باطل و عادات و اخلاق
 بست پاک می‌سازد و سرچشمه حکمت را از درون فطرت‌ها جاری می‌نماید: «یتلو علیهم
 آیاتنا و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه» - این کتاب و حکمت که مورد اشاره آیه
 است و از سرچشمه تعلیم قرآن مایه می‌گیرد، خود سرچشمه جوشان و خیر کثیری است
 که به همه جوانب زندگی جاری می‌شود: «ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا».
 کتاب و حکمتی که قرآن پس از ترکیب تعلیم می‌دهد، چشم عقل فطری را به مبادی
 و نهایت جهان و طریق سؤوک انسان و رازها و ریشه‌های آفرینش و اصول احکام باز
 می‌نماید. قرآن با این طریق تعلیم، حس تحقیق و دریافت را در اذهان مردمان مستعد
 بیدار کرد و علوم و عقاید و اوهام جمده آنها را در هم سست، و سرچشمه معارف
 و ایمان پاک هدایتشان نمود و در این اذهان سرچشمه‌هایی گشود. مظهر دیگر و مثل
 کامل این کوثر، گفتار و رفتار و روش و اخلاق آنحضرت بود که برای همیشه سرچشمه
 ایمان و معرفت و حکمت و طریق زندگی و ابدیت است. و همین کوثر، از جرای
 توارث و خون و تربیت خاصی در مورد امامان و ذریه پاکش جریان یافت و موجب

تکثیر نسل او و هدایت خلق گردید. چنانکه از یگانگی دختر اطهرش - با آن همه دشمنی‌ها و کشتارها - فرزندان با ایمان و غیور پدید آمدند و برای هدایت و نجات خلق بهر سو پراکنده و افزوده شدند و منشأ فیض و هدایت خلق در هر زمان گردیدند. و همچنین هر يك از علمای اسلام که وارث معارف قرآن و پیوسته بروح محمدی (ص) و وحی او می‌باشند فرزندان روحی آن حضرت و شعبه‌ای از نهر کوثرند و لایزال سرچشمه اصول و فروع اسلام از افکارشان منبج شده بسوی فراگیرندگان جاری می‌شود، چه مردم زمان آنها را بشناسند یا نشناسند. و چون این سرچشمه‌ها متصل به منبع فیاض وحی و دارای اصول روشن و فطری می‌باشد، همواره فطرت‌ها و وجدانهای پاک آنها رامی‌پذیرد و با فقد تبلیغ منظم و مجهز و با همه مشکلات و موانع، پیروان این آئین افزایش می‌یابند. هدف نهائی امامت و رهبری آن نیز گذراندن مسلمانان از مشکلات عادی زندگی و رساندن به سرچشمه کوثر می‌باشد. حقیقت شفاعت در آخرت نیز نمودار همین کوثر و پیوستگی به آن است. اوصافی که در روایات از طرق مختلف، درباره حوض یا نهر کوثر شده، تمثیل و اشاراتی است از همین سرچشمه وحی و نبوت:

«عن النبی: انه نهر فی الجنة وعدیه ربه فیہ خیر کثیر احلی من العسل و ابيض من اللبن و ابرد من الثلج... حافظاء الزبرجد و اوانیه من فضة لا یظلم من شرب منه». کوثر نهری است در بهشت که پروردگارم به من وعده داده، در آن خیر بسیار است، از عسل شیرین‌تر و از شیر سپیدتر و از یخ سردتر است، دلبه آن زبرجد و ظروف آن از نقره می‌باشد، هر کس از آن بنوشد نشئه نشود.

«ما فی الجنة بستان الا و فیہ من الكوثر نهر جاری... در بهشت بوستانی نیست مگر آنکه در آن از کوثر نهری جاری است».

نهر کوثر چنانکه در بعضی روایات آمده، از زیر عرش جریان دارد و مبدء و نهایت

۱ - والله لو تکافؤا عن زمام نبذہ الیه رسول الله لا عتلقه و لسا ربهم سیراً سجحاً... و لاورد هم منهلاً نمیراً فضفاضاً تطفح شفقاء: بخدا سوگند اگر همدستی میکردند و زمامداری را که رسول خدا بوی داده بود به عهده‌اش می‌گذاشتند آنها را آسان پیش می‌برد... تا به سرچشمه جوشان و پرمایه و گوارائی می‌رساند که اردوسوی آن سرشار مبرینخت - از خطابه حضرت زهرا (ع) هنگام بیماریش، برای بانوان مهاجر و انصار.

آن بی‌پایان و نامحدود است. و هر کس به اندازه ظرفیت ذهن صاف و پاکش از آن دریافت و بهره‌ای دارد (شاید جمله - اوایه من فضة - اشاره به این گونه ظرفیت یا نموداری از آن باشد) - و چون معارف و علوم بشری نیست که سرچشمه‌اش سطحی و پایان پذیر و دریافتش محدود و آلوده به شهوات و اوهام و ناگوار در ذوقها باشد.

چون منبع کوثر از زیر عرش فرمانفرمایی پروردگار است و بصورت وحی جریان دارد، خروشان و پاک‌کننده و در هم شکننده و بالا برنده و گسترش‌یابنده و سازنده است و در هر جهت و هر ظرفی و پدیده‌ای مظهري دارد، برای ظرفیتهای قابل، خرمی و تحرك و کمال و نیرومندی و خوشی می‌آورد و برای ظرفیتهای ناقابل تباهی و افسردگی و زوال دربر دارد. اینگونه آثار و نمودارها از مراتب و مجاری وحی رخ می‌نماید، گرچه سرچشمه و کوثر آن از نظرهایی پنهان باشد - چه غریزی و محدودمانند وحی زنبور عسل باشد، یا عالی و عقلی چون وحی پیمبری^۱. از همین جهت که کوثر، اصل و منبع و مظاهری دارد، مطابق آمده: انا اعطیناک الکوثر...

فصل لربك و انحر: این آیه تفریح به آیه سابق و بگفته عموم مفسرین: امر به شکرگزاری در مقابل اعطاء کوثر، بوسیله نماز است که متضمن شکر به قلب و زبان و جوارح میباشد. و چون پیش از این امر «فصل»^۲، نماز واجب بوده، این امر باید تأکیدی و یا تقریبه لربك، تنبیه به اختصاص و اخلاص هر چه بیشتر نماز برای پروردگار باشد - نه آنچنان نمازی که خود نمایان و مانعین ماعون می‌گزارند - و نیز مقصود از امر «انحر» ایجاب قربانی شتر است که گرانبهاترین مال عرب بود، در راه خدا و

۱- چونکه اوحی الرب الی النحل آمده است

او بنور وحی حق عزوجل این که کرمناسبت بسالامی رود فی تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای یا مگر فرعونی و کوثر چه ونیل توبه کن بزار شو از هر عددی هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو هر که را دیدی ز کوثر خشک لب زانکه او بوحهل شد یا بولهب

حانه و حیث پراز حلوا شده است کرد عالم را پر از شمع و عمل. و حیث از زنبور کی کمتر بود پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای بر تو چون گشته است و ناخوش ایلیل کو ندارد آب کوثر را گلبو او محمد (ص) خوست با او گیر خو دشمنش میدار همچون مرگ و تب دور شو زو تا نیفتی در کرب

خالص برای پروردگار - نه در راه بتها و خودنمایی که مشرکین انجام می دادند. و شاید معنای این امر (چنانکه از ائمه معصومین «ع» روایت شده) بالا بردن دودست تا بالای سینه و محازی گلوگاه، و یا جلو آوردن سینه و روی، هنگام تکبیرات نماز باشد که توجه کامل بر بوییت رامی نمایاند زیرا اینگونه روی آوردن و بالا بردن دستها هماهنگی روح و اعضاء و تواضع بنده و روی آوردن او به پروردگار و روی گرداندن و پشت سر گذاردن ماسوا است.

و شاید امر تفریمی «فصل» متضمن جزاء شرط مقدر باشد، یعنی: چون بتو کوثر اعطاء کردیم برای اینکه این منبع فیاض را هر چه بیشتر و بهر سو جاری گردانی، باید برای پروردگارت همی نمازگزاری و قربانی نمائی، زیرا نماز کامل، بیوستگی به پروردگار و باز نمودن مجاری روح از موانع نفسانی، برای جریان فیض و رحمت و قربانی، اتفاق گرانبهاترین حیوانات موردعلاقه برای پروردگار است. این نماز و قربانی است که سرچشمه کوثر را بروی شخص و بسوی خلق میکشاید. و با ترك آن هر سرچشمه خیری بسته و خشك و حیات انسانی جامد و ساکن و ناپایدار می گردد: ان شانك هو الاثر: ان و ضمیر هو، تأکید در حصر را می رسانند.

پس از آن خبر مؤکد به اعطاء کوثری که خودسرها و افزاینده و جاری شونده است. این آیه ناپایداری زندگی و اندیشه کوتاه و جامد مانعین کوثر و دشمنان مظهر آن را اعلام مینماید: براستی، ابر همان دشمن کینه ورز تو است، نه تو! کفر پیشگان قریش و دیگر دشمنان رسول اکرم (ص) چون خود را نیرومند و دعوت و شریعت او را مخالف با عقاید عرب و مال دنیا می دیدند امیدوار بودند و پیش بینی می نمودند که دعوت و نام آن حضرت چندان نمی پاید و از میان می رود و بعد از آنکه پسران آن حضرت (قاسم و عبدالله در مکه و ابراهیم در مدینه) در اوان طفولیت از دنیا رفتند، این امید و آرزوی دشمنان بیشتر شد تا آنجا که بعضی فرودایگان گستاخ آنها - مانند عاص بن وائل - با لحن سرزنش و ناسزا آنحضرت را اشر نامید. این آیه بعکس امید و آرزوی آن کوتاه بینان فرومایه، با پیشینی مؤکد اعلام و یادآوری ابر آنها می باشد که کینه و دشمنی با دارنده کوثر را در دل دارند،

نه دارنده کوثر ، کوثر چون سرچشمه حق و خیر و کمال است که از درون خلقت و ضمیر نبوت و انسانهای عالی مقام می جوشد ، همیشه تحرك و جریان دارد و بهر سو پیش می رود گرچه ظهور نداشته باشد . باطل و شر هر چند قدرتمانی کند و چشمگیر باشد ، چون سرچشمه و پایه و مایه ندارد خشك و ناپایدار و منقطع (ابتر) است گرچه در نظر کوتاه بین که روز را روزگار می پندارد ثابت و پایدار بنماید . از نظر حق و آیاتش که روزگاریها بیش از روزی بلکه ساعتی و آنی نیست ، دارنده کوثر و منقش و آئینش در امتداد نور و زمان و کیهان همواره پیش می رود و دشمنانش ابتر می مانند و زائل می شوند ، خواه فرومایگان کوتاه اندیش و محکوم باطل باور کنند یا نکنند . مگر بت تراشان و بت پرستان مغرور عرب که این آیه بالحن مؤکد و قاطعش در گوش آنها طنین افکند باور می نمودند که خود و نسلشان که قرنهای بر دیگر مردم حکومت می کردند و اندیشه و اوهامی که روزگاران بر آنها چیره بود ، روبه زوال و انقراض می روند . آیندگان دیدند و ما هم دیدیم که چگونه آنها به تاریکی رفتند و دارنده کوثر تابندگی و ابدیت یافت .

مخاطب در این سوره . مانند سوره الضحی و الم نشرح - شخص رسول خدا (ص) است . مخارج صوتی حروف و حرکات و ترکیبات و فواصل این سوره ، آهنگ و ایقاعات خاص و وصف ناشدنی دارد . هر آیه دارای دو ایقاع است که از حروف يك مخرج و قریب المخرج وا ، ن ، ك ، ل ، منصل و منفصل و فواصل راء ما قبل فتحه ، ترکیب یافته که از مجامع آنها آهنگ يك نواخت برمی آید . آیه اول با حرکت کسره و نون مشدد و فتحه ها و سکونهای متوالی آمده که حرکت اعطاء را از مبده تا نهایت مینمایاند صدای حروف و حرکات متنوع آیه دو ، نمایاننده دو امر متوالی است . ایقاع اول آیه سه : « ان شانك » اندك امتداد معنا و کوتاهی ایقاع دوم ، « هو الابتر » قطع دنباله مضمون را مینمایاند .

اوزان و کلمات خاص این سوره : اعطیناک ، الکوثر ، انحر ، شانیء ؛ الابتر ، است . معانی عالی و پیشگویی قاطع که در سه آیه کوتاه این سوره آمده و در آهنگ حروف و حرکات و کلمات خاص و منقارب و متقابل نمودار شده ، نه میتوان چنانکه هست دریافت و نه وصف نمود و خود سرچشمه کوثر و نشانه کلام برتر و به عجز آوردن بشر است .

ابوبصیر از امام صادق (ع) چنین آورد : آنکه سوره انا اعطیناک الکوثر - در فرائض و نوافل خود بخواند خداوند در روز قیامت او را از کوثر بیاشاماند .

سوره الكافرون ، مکی و بطله بطنی مدنی و (بدون بسم الله) ۶ آیه است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قل یا ایها الکفرون ۱	بگوهان ای گروه کافران .
لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۲	منی پرستم آنچه می پرستید .
وَلَا اَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا اَعْبُدُ ۳	و نه شما پرستند گانید آنچه را می پرستم .
وَلَا اَنَا عَابِدُ مَا عَبَدْتُمْ ۴	و نه من پرستنده ام آنچه را شما پرستیدید .
وَلَا اَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا اَعْبُدُ ۵	و نه شما پرستند گانید آنچه را می پرستم .
فِيْ لَكُمْ دِیْنُكُمْ وَاِلٰی دِیْنِیْ ۶	برای شما دین شما و برای من دین من .

قل یا ایها الکافرون : این امر «قل...» فرمان اعلام از جانب خداوند است تا مخاطبین «کافرین» متوجه شوند که آن حضرت و واسطه ابلاغ است و نظر و مصلحت شخصی او در اجراء این امر دخالت ندارد و تا یکسر امیدشان از هر گونه سازگاری در باره یگانه پرستی قطع شود .

یا ایها ، ندائست از دور به نزدیک و هشیارکننده - «یا ، نداء دور و غائب ، ای ، نداء بنزدیک و حاضر. ها ، انگیزنده و هشیارکننده است» - چنانکه گویا ، نداء دهنده به مردمی گول و دور از حق نداء میدهد، و نزدیک می شود ، و برمی انگیزد تا شاید هشیارگردند و بخود آیند^۱. کافران مورد نداء همانها بودند که در کفر خود آنچنان پایدار ماندند که دیگر به ایمان و برگشتشان از کفر امیدی نبود. بیشتر اینها سران قریش و پاسداران بتها بودند که برای نگهداری معبود و مطلوب خود و بازداشتن داعی توحید از دعوت، همه قوای خود را بکار بردند و هر وسیله ای که داشتند براه انداختند و از هر دری در آمدند و چون توفیق نیافتند پیشنهاد هائی برای سازش نمودند. گویا آخرین پیشنهادشان چنین بود که یکسال بتهای آنها پرستش شود و سال دیگر خدای یکتا . بعضی گویند : چون آنحضرت این پیشنهاد قریش را نیز رد کرد و روی سازش نشان نداد ، گفتند : پس بیا پیکر یکی از این خدایان ما را استلام نما «بآنها دست بکش» پس از آن ترا تصدیق می نمائیم و خدای ترا می پرستیم . آنحضرت در برابر این پیشنهاد تأمل نمود و فرمود: بنگرم تا از جانب پروردگارم چه دستوری می رسد؟ سپس این سوره نازل شد و آنحضرت صبحگاهان به مسجد الحرام رفت و بالای سر انبوهی از اشراف قریش ایستاد و این آیات را بر آنها تا آخر بخواند : قل یا ایها الکافرون . لاعبدا لعبدون ، و لا انتم عابدون ما عبد : بعد از آن نداء ممتد ، لاعبد ،

خبر از آینه ایست که کافران در انتظارش بودند تا شاید و بهر صورت ، پرستش خدایان آنها را بپذیرد. تعبیر نیز خبر از آینه و دلالت دارد به استمرار و بقاء آنها در

۱- در معنای یا ایها ، از امیرالمؤمنین چنین نقل شده: « یا ، ندای نفس ، ای ، نداء قلب ها ، نداء روح است » - این روایت اشعار به ترتیب نداء و توجه آن بمراتب وجود انسان و دوری و نزدیکی آن به حق ، دارد . چون نفس دورترین و نازلترین مراتب ، و منشاء انگیزه های پست ، و غافل از حق و شاغل قلب و روح می باشد، نداء «یا» بسوی آن تنزل می یابد و از آن بسوی قلب که بدریافت حق نزدیک تر است بانداء « ای » صعود می نماید . و اگر روح از شاغل نفس و خواستهای نازل قلب برهد با تنبیه دهاء هشیار و پذیرا می گردد ، و با بالآمدن روح و نزدیک شدنش به حق و فرمان او ، نفس و قلب نیز بالا می آیند و آماده گرفتن فرمان میشوند.

پرستشی که داشتند. ولانتم... جمله اسمیه و بجای «ولا تعبدون...» دلالت بر ثبات و دوام آنها در پرستش نمودن معبود بحق مینماید. ما «در ما تعبدون» اشعار به نامشخص و نا شاعر بودن معبودها و ابهام در اندیشه و عبادت عابدها دارد، و در «ما اعبد» بجای «من اعبد» نیز برای این است که خدای یگانه و معبود بحق، در اندیشه آلوده آنها نا مفهوم و مبهم بوده است. و شاید «ما» برای تعظیم یا تقابل آمده.

ولا انا عابد ما عبدتم، و لانتم عابدون ما اعبد: ولا انا عابد... تأکید و تکرار معنای لا اعبد ما تعبدون، بصورت جمله اسمیه است تا ثبات و پایداری آنحضرت را در اعراض از هر بت و رده پرستشی جز پرستش خداوند و هر سازشی که در این باره مکرر پیشنهاد شده بود اعلام نماید. و تکرار ولا انتم عابدون... نیز پایداری و ثبات آنها را در عبادت بت‌های خود و ناپذیری عبادت خدا را از جانب آنها، می‌نماید. بعضی «ما» را در این دو آیه حرف مصدری و برگشت فعل را به مصدر و نفی چگونگی عبادت گرفته‌اند: نه من عبادت‌کننده‌ام بسان عبادت شما، و نه شما عبادت‌کننده‌اید بسان عبادت من: من خداوند را به یگانگی و آنچنانکه امر کرده عبادت می‌نمایم، شما بت‌های خود را از روی اوهام و تقلید عبادت مینمائید. بنا بر این باید کلمه‌ای مانند «مثل» مقدر باشد تا معنای ما عبدتم، و ما اعبد، مستقیم شود. این توجیه و تقدیر که با ظاهر و مورد نزول این سوره سازگار است، برای رفع تکرار معنوی و لفظی میباشد که در این چهار آیه آمده. با آنکه اعلام به یگانگی پرستی چون اصل اولی ادیان آسمانی و دعوت پیامبران است، هر چه بیشتر باید به آن تأکید شود، آنهم در مقام اعلام رسمی به سران کفر و شرك مکه و پس از آن پیشنهادهای مکرری که در این باره دادند و از آنحضرت روی سازش خواستند.

یکتا پرستی «توحید در عبادت» که فرمانبری کامل از خداوند و روی آوردن به او و آزاد شدن از بندگی غیر او است، تحقق دهنده توحید فکری و فصل‌میز و جداکننده موحد از مشرك می‌باشد و باید از فکر و ایمان درونی در مظهر عبادات و آداب و قوانین زندگی و روابط اجتماعی منعکس شود. اگر یکتا پرستی به این معنای وسیع و حقیقی باشد پس امتیاز و حد مشخص میان شرك و توحید و اسلام و جاهلیت چیست؟ آیا

در مرتبه ضمیر و وجدان حد مشخصی برای توحید است با آنکه مردم بظاهر موحد چه بسا دچار انواع شرکند، و بظاهر متروک که در حد فطرت و وجدان موحدند: «ولئن سئلتهم من خلق السماوات والارض وسخر الشمس والقمر - من نزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها - ليقولن الله - ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى»، بخصوص مشرکین قریش که خود را پیرو آئین ابراهیم می پنداشتند و اقرار بزبان تا آن حد پذیرفته و ممیز است که با عمل مخالفت رسمی و صریح نداشته باشد. پس چون مشخص و ممیز میان شرک و توحید و جاهلیت و اسلام همان یگانه پرستی است، رسول اسلام «ص» مأمور شد که آشکارا و صریح و مکرر و با تأکیدات پی در پی با این آیات آنرا اعلام نماید تا راه هر سازش و تفاهم را بروی آنانکه به بقاء در کفر تصمیم گرفته اند ببندد و امیدشان قطع شود و مرز اسلام و کفر مشخص گردد و از دعوت و انذار آنها چشم ببوشد: «ان الذين كفروا سواء عليهم اانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون» - و دعوت به توحید و اسلام را متوجه کسانی نماید که اینگونه تصمیم به کفر ندارند و آماده پذیرش ایمان می باشند.

لکم دینکم ولی دین : تقدیم لکم ولی ، و اضافه دین به ضمیر جمع مخاطب «دینکم» و مفرد متکلم «دینی» - بحذف یا ، مشعر به حصر و اختصاص دو دین وجدائی آنها ، و مجموع این آیه تقریر و استنتاجی از آیات قبل است: چون نه من به معبود شما سرفرودمی آورم و آنرا می پرستم و نه شما معبود مرا می پرستید، پس همین برای شما باشد دین شما . و برای من باشد دینم.

چون مرز و فاصل دین حقیگانه پرستی است و دیگر احکام و فروع، شعاعهای آن می باشد، همینکه این مرز مشخص و معین گردید ، دیگر سازش و تفاهمی در میان نخواهد بود . سازش و مسالمت و تفاهم در مذاهب و مرامهایی راه دارد که با امیال و آرزوهای بشری ساخته شده و مرز مشخص و محدودی ندارند . نه آئین خدائی که حدود و مرزهای آنرا وحی تعیین و اعلام می نماید ، و سرچشمه آن کوثر است .

طول آیات این سوره بتقریب یکسان است. آیه نخست با دو ایقاع و امر قاطع و -
نداء ممتد و هماهنگ با اعلام قاطع و رسا میباشد و فواصل دامنه دار و او و نون

این آیه و آیه دو، استمرار در کفر و عبادت دامنمایانند. تغییر حرکات و کلمات و فصول آیات بعد، هماهنگه با تغییرات و تأکیدات در باره یک مطلب قاطع و منفی است که بصورت های مختلف مبین شده ، تا به آخرین مقطع یاه و نون ،سوره پایان یافته است .

اوزان لغات و ترکیبات کلمات خاص این سوره : یا ایها الکافرون - هابد - عیدتم - هابدون ، است .

سوره النصر، مدنی و سه آیه است (بدون بسم الله ...)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنگاه که یاری خدا و پیروزی آید .
و بینی که مردم در دین خدا گروه گروه
درمی آیند .
پس بسپاس پروردگارت تسبیح و آمرزش
جو او را، چه او بس آمرزنده است :

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ
وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

اذا جاء نصر الله والفتح : انا...، ظرف شرط وخبر از آیند محقق است و دلالت بر وقوع حتمی و رسیدن نصر و فتح در زمان و شرائط خاص دارد. آنچنانکه هر حادثه و پدیده اجتماعی یا طبیعی پس از فراهم شدن اسباب و علل و شرائط مربوط بان و در زمان خاص خود رخ مینماید . و چون اسباب و شرائط این نصر با فرمان و هدایت خداوند بوده اسم جامع او اضافه شده: «نصر الله» زیرا اصل رسالت و چگونگی ابلاغ آن و هدایت مردم و تربیت مردان مؤمن و مجاهد و تمرکز مسلمانان در مدینه، همه با هدایت وحی بود. تا پس از آن کوششها و شکستها و پیروزیها در سال هشتم مکه فتح

شد. و سر آغاز دیگر فتوحات گردید. پیش از آن قبائل عرب چشم بشهر مکه داشتند که سرزمین حرم و محل خانه خدا و نصب بت‌های بزرگ و مرکز سروران عرب و خویشان آنحضرت بود. اندیشه قبائل عرب این بود که این شهر چون بروی سپاهیان ابرهه گشوده نشد، اگر بروی مسلمانان گشوده شد معلوم میشود که پروردگار کعبه آنها را یاری میدهد و همینکه مکه فتح شد و بت‌ها از میان رفتند و قریش تسلیم گردید، طوائف دور و نزدیک عرب گروه گروه به اسلام روی آوردند و پیش از دو سال نگذشته بود که اسلام سراسر جزیره العرب را گرفت.

پس از بیست و یکسال دعوت و استقامت و تحمل رنجها و مصائب جانفرسا، یاری خدا خود روی آورد و درهای فتح گشوده شد: «ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء والضراء وزلزلوا حتى يقول الرسول و الذين آمنوا معه متي نصر الله الا ان نصر الله قريب - آیه ۲۱۴ - بقره - آیا گمان دارید که به بهشت در می آئید و حال آنکه نمونه آنانکه پیش از شما درگذشتند، شما را نیامده آنها را چنان سختی و رنج رسید و لرزیدند و زیر و زبر شدند که پیمبر و آنانکه با او ایمان آوردند گفتند کی است یاری خدا! آگاه! که همانا یاری خدا نزدیک است.» آنها چون خدا را یاری کردند خداوند هم آنها را یاری کرد. و قدمهای آنها را ثابت نگه داشت: «یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم - آیه ۸ سوره محمد (ص)».

و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا؛ قید فعل رأیت، دلالت بر تحقق عینی و عده خداوند دارد که رسول خدا (ص) در انتظار آن بود. یدخلون... جمله حالیه برای الناس است. اگر رأیت بمعنای «علمت» باشد، یدخلون، مفعول دوم آنست. مقصود از الناس همان مردم جزیره العرب بود که اگر تسلیم نمیشدند، اسلام از دیوارهای سخت نصب آنها بیرون نمیرفت. چنانکه پس از روی آوردن آنها به دین خدا، هم اسلام خود پیشرفت و هم وسیله پیشرفت آن شدند. افواجا، حال برای ضمیر یدخلون است و اشعار دارد بچگونگی اسلام آن مردم پیش از آمدن نصر و فتح، که پنهانی و پراکنده بود. و پس از آن، گروه گروه و آشکارا به اسلام گرائیدند و به حاکمیت توحید

و احکام آن کردن نهادند. و از حاکمیت بتها و تقالید و اندیشه‌های جاهلیت آزاد شدند و زمینه برای تفکر آزاد فراهم شد، تا شاید با گذشت زمان قلوب يك يك آنان را بر توایمان فراگیرد و یکر دگر گویشان سازد: «قالت الاعراب آمنوا ولمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم». از آیه ۱۴، سورة الحجرات = اعراب گویند ایمان آوردیم، بگوایمان نیاوردید ولی بگوئید تسلیم شدیم و هنوز ایمان در دل‌های شما در نیامده ...».

فصبیح بحمد ربك و استغفره انه كان توابا : فصبیح ... جواب اذا جاء ، است . بحمد ربك ، حال برای ضمیر فصبیح یا خود بمعنای حال میباشد: «فصبیح متلبساً، مستشعراً، بحمد ربك، یا - حامداً» - مانند «اخرج سلاحك متسلحاً»: تسبیح نما در حالیکه خود مستشعر یا متلبس یا در حال حمد پروردگارت باشی . یعنی در حال شعور به نعمت و جمال و سپاس پروردگارت او را تسبیح نما.

این امر به تسبیح و استغفار که در پی آمدن نصر و فتح آمده ، چون غیر از تسبیح و حمد همیشگی آنحضرت بوده که در آیات دیگر به آن امر شده ، اشعار و اشاره به انجام رسالت و پایان زندگی آنحضرت دارد. چنانکه پس از نزول این سوره، آنحضرت از پایان عمرش خبر میداد و کسانی چون ابن عباس نیز همین اشاره را دریافتند و میگفتند: این سوره نشانه‌ای، بوده در میان خدا و رسولش.

بیهقی به اسناد خود از ابن عباس نقل کرده که گفت: « چون اذا جاء نصر الله ... نازل شد ، رسول خدا (ص) فاطمه (ع) را نزد خود خواند و با او گفت: . نفس من آوای مرگ را بمن میرساند . پس فاطمه گریست و پس از آن خندید . و گفت: رسول خدا (ص) بمن خبر داد که آوای مرگ به او میرسد . پس گریستم و پس از آن گفت: بردبار باش، تو نخستین فردی از خاندانم میباشی که بمن میرسد. پس خندیدم »

ترمذی به اسناد خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: « رسول خدا (ص) در سال فتح مکه فاطمه (ع) را نزد خود خواند و با او نجوا نمود ، پس فاطمه گریست. سپس با او نجوا نمود پس فاطمه خندید . گوید پس از وفات رسول خدا (ص) از سبب آن گریه و خنده اش پرسیدم گفت: رسول خدا (ص) بمن خبر مرگش را داد پس گریستم بعد از آن بمن خبر داد که سرور زنان اهل بهشتم. پس خندیدم ».

عبد الفتح عبدالمقصود در جزء اول کتاب و الامام علی بن ابیطالب ، گوید: « رسول

خدا (ص) پیش از بیماری وفاتش در خانه عایشه در گوش فاطمه (ع) سخنی گفت که فاطمه گریست پس از آن سخنی گفت که فاطمه (ع) خندید. چون عایشه از راز این گریه و خنده پرسید فاطمه گفت راز رسول خدا (ص) را فاش نخواهم نمود. پس از وفات رسول خدا (ص) فاطمه (ع) گفت: خیر از مرگش داد گریستم. سپس گفت: «... تونختن فردی از خاندان من خواهی بود که بمن ملحق شود، و نیای خوبی برای توام ... آیا خوشنود نیستی که سرور زنان این امت باشی؟»

از طریق امامیه این حدیث بصورت دیگر و در هنگام بیماری رسول خدا (ص) نقل شده: صدوق به اسناد خود از ابن عباس آورده گفت: «فاطمه (ع) به رسول خدا (ص) وارد شد در هنگام بیماریش که به آن درگشت. پس آنحضرت فرمود خیر مرگم بمن رسیده. پس فاطمه (ع) گریست. پس از آن رسول خدا (ص) گفت: گریه مکن چه تو پس از من بیش از هفتاد و پنج روز و نصف روز درنگه نداری مگر آنکه بمن ملحق خواهی شد و بمن ملحق نمیشوی مگر آنکه از برهای بهشت اهداء شوی. پس فاطمه خندید.»

و نیز در ضمن خطبه‌ای فرمود: «ان عبداً خیراً الله بین الدنيا و بین لقاءه و الاخرة فاختر لقاء الله = همانا بنده‌ایرا خداوند مخیر نمود بین دنیا و بین لقاءش و آخرت و او لقاء خداوند را گزید.»

از این احادیث معلوم میشود که رسول خدا (ص) پس از نزول این سوره، از پایان این زندگی خود خبر میداده و در انتظار فرمان برگشت بسوی خدا بوده. مقاتل گفته آنحضرت پس از نزول این سوره یکسال زیست. ماوردی گفته: بیش از نشت روز زیست. ابن مسعود گفته: که چون این سوره نازل شد رسول خدا (ص) بسیار میگفت: «سبحانک اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم». ام سلمه گفته: رسول خدا (ص) نمی ایستاد، نمی نشست، نمیرفت، نمی آمد مگر آنکه میگفت: «سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب الیه».

پس امر به تسبیح و استغفار که در این سوره و بعد از رسیدن نصر و فتح آمده برای شکر این نعمت نبوده. این امر پس از انجام رسالت و گسترش و پایه گرفتن آن، در واقع امر به برگشت آنحضرت بافق درخشان جلال و عظمت بوده، همان افق اعلائی که پیش از امر بقیام و دعوت، منجذب بان و مستغرق در آن بود و اگر سائق وحی و فرمان رسالت نبود نمیخواست آنی از آن منصرف شود. آن او امر پی در پی و توجه بمسئولیت بود که آنحضرت را بسوی خلق و قیام برسالت راند. و اگر این